



در برابر فرهنگ واحد جهانی

ما و جهانی شدن فرهنگی غرب در نگاه شهید سیدمرتضی آوینی

جدید نه در فردی چون چنگیز و یا تیمور، بلکه در نظامی استکباری چون آمریکا تحقق یافته است. با صرف نظر از آنکه ما نظام آمریکا را شیطانی بدانیم و یا خیر، این واقعیتی است انکارناپذیر؛ و از میان عواملی که آمریکا را در این سلطه جهانی استکبار یاری داده‌اند؛ سه عامل اساسی دارای اهمیتی رکنی هستند:

عظیمی از ربع مسکون را می‌پوشانده، اما این آرزو همچنان تحقق نیافته و شاید تحقق‌ناپذیر باقی مانده است.

امروز اما فناوری مدرن زمینه را آنچنان فراهم داشته است که جهان بتواند مجموعه واحدی باشد، یکپارچه و هماهنگ، با یک فرهنگ و تاریخ مشترک؛ با یک حکومت واحد اگرچه در کف استکبار و این استکبار

جهان امروز علی‌رغم آنکه در نقشه‌های جغرافیایی بیشتر از همه ادوار تاریخ دچار مرزبندی و تفرق است، اما در حقیقت کشور واحدی بیش نیست، با حکومتی واحد. در همه تاریخ، بوده‌اند مستکبران و جبارانی چون چنگیز، تیمور، ناپلئون بناپارت و... که اندیشه حکومت واحد جهانی را به کشورگشایی می‌کشانده‌اند و گستره حاکمیتشان بخش

۱. فناوری مدرن را باید اساسی‌ترین عامل توسعه جهانی استکبار دانست؛ چرا که از یک‌سو با ایجاد یک تحول بنیادین در حیات بشر همه تمدن‌ها را نابود کرده است و تمامی بشریت را در صورت واحدی از معیشت که آن را باید «معیشت فناورانه» دانست جمع آورده است. و از سوی دیگر، فناوری مدرن همه نیازهای بشر را در جنبه مادی و حیوانی وجودش خلاصه کرده است و با ارضای گسترده این سواقت تا حد اشباع، او را نسبت به حیات معنوی خویش غفلت بخشیده و آثار وضعی این غفلت در زندگی انسان امروز اگر چه سخت اسفبار است، اما اسفبارتر از آن، جهل مرکبی است که اجازه نمی‌دهد تا او بر این غفلت آگاهی پیدا کند. فناوری مدرن علی‌رغم آنکه خود را نسبت به فرهنگ‌های مختلف بی‌طرف نشان می‌دهد، اما در باطن فرهنگ واحدی را بر زندگی بشر تحمیل می‌کند که تحمل دیگر فرهنگ‌ها را نمی‌آورد، و آن همین فرهنگی است که اکنون بر سراسر جهان احاطه یافته است. در این فرهنگ، حقیقت وجود بشر مغفول واقع می‌شود و او را جز از دریچه نیازهای مادی‌اش نمی‌توان دید و اینچنین، خواه ناخواه تکامل مفهوم «توسعه امکانات مادی» را خواهد یافت تا آنجا که بشر حتی به بهایی هم که باید در قبال این توسعه بپردازد نمی‌اندیشد؛ چرا که فرصت اندیشیدن ندارد. انسان امروز فرصت اندیشیدن ندارد و همین «فرهنگ واحد جهانی» است که این فرصت را از او دریغ می‌دارد. البته آنچه مورد بحث ماست نه فناوری به این مفهوم عام و مطلق آن است و نه ماشین و اتوماسیون (خودکاربودن). اگر برای تحقق انقلاب فناوری فقط ابداع ماشین بخار و ظهور اتوماسیون کفایت می‌داشت، چرا این انقلاب در تمدن چین باستان رخ نداد، حال آنکه چینیان دوران باستان نیز با ماشین بخار آشنایی داشته‌اند؟ باز هم همه چیز به انسان بازمی‌گردد؛ فناوری مدرن «جهت» توسعه خویش را از

«اهداف بشر جدید» اخذ کرده است. توسعه فناوری نیز در جهت همان مقاصد رخ داده است که از چند قرن پیش امپراتوری‌های بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و پرتغال را برای استعمار ملل محروم به دریاهای این سوی کره زمین کشانده، اگرچه توسعه فناوری در این جهات اکنون ماهیتی بدان بخشیده که در ذات از نظام سلطه جهانی قابل انفکاک نیست. این نظام سلطه جهانی که حاکم بلامنازع آن آمریکاست، از لحاظ اقتصادی با یک سیستم جهانی بانکداری که شیرازه آن در کف وال استریت است، همه تحولات اقتصادی جهان را کنترل می‌کند و «دلار» معیار همه پول‌هاست. از لحاظ سیاسی نیز این نظام سلطه جهانی نظام واحدی است با حاکمیت آمریکا، و مقابله‌های درونی آن را، مثلاً میان آمریکا و شوروی یا چین و آمریکا، هرگز نباید به یک تعارض ذاتی بازگرداند. وقتی که اختلاف نه در اصول که در عوارض و فروع باشد، چندان پایدار نیست. ما اکنون در مرحله‌ای از تاریخ هستیم که این حقیقت نخست در بازی پینگ‌پنگ مائو و نیکسون و بعد در توافق‌های «سالت ۱» و «سالت ۲» و در «پروستوریکا» و برنامه‌های دیگر گورباچف و پیامدهای آن در اروپای شرقی، به‌خوبی خود خود را عیان ساخته است. از لحاظ علمی نیز جهان امروز نظام واحدی است و البته ناگفته نباید گذاشت که آنچه تقدس و اعتبار علوم جدید را تاکنون حفظ کرده، همین غفلت فراگیر است؛ اگر نه، نزدیک به یک قرن است که در نزد بسیاری از متفکران و دانشمندان غربی، بت تقدس و اعتبار علوم جدید، به‌خصوص در زمینه علوم انسانی فرو شکسته است. هیدگر، رنه گون، فیلیپ شرارد و حتی ایوان ایلچ و فریتیف کاپرا تنها چند تن از این خیل هستند که بعضاً آثارشان به فارسی ترجمه شده و لذا نامشان بیشتر به گوش ما خورده است. در جهان امروز تلقی واحدی نیز از «هنر» وجود دارد که خواه ناخواه به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، به همان اهداف مشترک نظام

در روزگاری چنین که ما با آن مواجه هستیم و غربی‌ها قرن‌هاست که با آن روبه‌رو هستند، «مبشران اخلاق الهی» با کج خلقی و استهزا و خطاب‌هایی چون «مخالف پیشرفت»، «ضدعقل»، «ضدمنطق»، «کهنه‌پرست»، «گریه‌پرست»، «مخالف زندگی و شادی و نشاط» و ... روبه‌رو می‌شوند، و در اینگونه موارد غالباً بشر جز در مقیاس‌های تاریخی متوجه اشتباهات خویش نمی‌گردد.

واحد سلطه جهانی استکبار منتهی می‌شود. هیچ یک از هنرهای هفت، هشت یا ده‌گانه و یا وسایل ارتباط جمعی از این حقیقت مستثنی نیستند؛ چه مستقیم و در کمال صراحت، چون سینما و تلویزیون، و چه پنهان و همراه با صراحت، چون نقاشی و شعر و ادبیات. با نابودشدن همه تمدن‌ها در تمدن غرب، لاجرم همه صورت‌ها و قالب‌های هنری متعلق به تمدن‌های مختلف نیز نابود شده و یا در شرف نابودی است. شاهد صادق ما بر این مدعا وضعی است که اکنون سفالگری، سرامیک، معرق و مقرنس‌کاری، تذهیب، معماری ایرانی و اسلامی در کشور ما یافته‌اند. اکنون در جوامع انسانی و از جمله جامعه ما، هر فعالیتی، خواه هنری و یا غیرهنری، تنها در صورتی دوام و بقا خواهد داشت که از لحاظ اقتصادی «سودآور» باشد، و با توجه به تغییر ذائقه بشر به تبع اشاعه فرهنگ غرب در سراسر جهان پرروشن است که هیچ‌یک از هنرهای متعلق به تمدن ایرانی و اسلامی

باقی نخواهد ماند، مگر آنکه تحت عنوان محقرانه «صنایع دستی»، میدل شود به فعالیت کاملاً اقتصادی و غیرخلاقه و لاجرم غیرهنری؛ چرا که وقتی «خلاقیت» رخت بربندد، «هنر» نیز به همراه او خواهد رفت. پس لازمه فرهنگ واحدی که در سراسر جهان اشاعه یافته، تلقی واحدی است از همه چیز و من جمله از هنر. صورت‌ها و قالب‌های کار هنری نیز ضرورتاً غربی است: شعر نو، شعر سپید، رمان‌نویسی، نقاشی، تئاتر، سینما و...

البته تمدن غرب نیز نهایتاً «دستاوردهای انسانی» است، اما علم به این واقعیت از یک سو نباید باعث شود تا ما ضرورت‌های دیگر انسانی و فطری را که منجر به اختلاف فرهنگ‌ها، تمدن‌ها، زبان‌ها و آداب و رسوم می‌شود فراموش کنیم و از سوی دیگر، هر چیز را به یک عنوان که دستاوردی انسانی است نباید پذیرفت و اگر نه، «ظهور الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس»؛ فسادی که اکنون در بر و بحر اشاعه یافته است نیز دستاوردی انسانی است.

قرآن مجید در باب خلقت انسان، غایت جعل اختلاف در اقوام و الوان و السن را در عبارت عمیق «لتعارفوا» بیان فرموده است. در باب اینکه میان اختلاف در تمدن‌ها، اقوام و السن با معرفت انسان چه رابطه‌ای است، سخن بسیار است که این مختصر ظرف قبول آن نیست.

از این سخن‌ها گذشته، ما نیز معتقدیم که دین اسلام «کافه‌لناس» آمده است و بنابراین ادعان داریم که اگر قرار است همه بشریت فرهنگ واحدی را قبول کنند، این فرهنگ باید «دین حنیف و فطرت الله» باشد، نه طریقی که مخالف با فطرت بشر است و او را «قسرا» به این سوی و آن سوی می‌کشاند.

۲. عامل دیگری که سلطه جهانی استکبار را در اهداف خویش یاری داده، این است که انسان‌ها غالباً ضعیف‌النفس، پایبند عادات و تعلقات و فریفته ظواهر هستند و این امر آنها را از سر اختیار به جرگه سرسپردگان این

نظام واحد جهانی پیوسته است؛ چرا که این نظام ظاهراً توانسته است که به همه حوائج بشر به وجه احسن جواب گوید. و البته در اینکه حقیقتاً این مدعا صحت دارد یا خیر نیز سخن بسیار است که بماند تا وقتی دیگر. کسی نیست که در ضرورت توسعه امکانات مادی برای اجتماعات بشری تردیدی داشته باشد و این موضوع خود فی‌نفسه خطا نیست؛ خطا آنجاست که انتخاب این مسیر بدون اعتنا به حقیقت وجود بشر و نسبت میان روح و جسم او انجام می‌شود.

توسعه امکانات مادی در این دوران به‌ناچار در همان جهات خاصی معنا می‌شود که نظام واحد سلطه جهانی اجازه می‌دهد: حرکت به سوی صنعتی‌شدن از طریق انتقال فناوری و آن هم در همان محدوده‌ای که سیستم به‌هم‌پیوسته اقتصاد جهانی اقتضا دارد و مع‌الاسف، طی این طریق با شیوه‌های معمول و تجربه‌شده در جهان بلااستثنا کار را بدانجا می‌کشد که بشر از حقیقت وجود خویش غافل می‌شود و فراموش می‌کند که از کجا آمده است، برای چه آمده و به کجا می‌رود.

آنچه در تاریخ انبیا شواهد بی‌شماری بر آن وجود دارد، امروز به مراتب عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌توان دید. سخن حق در این روزگار با همان عکس‌العمل‌هایی مواجه می‌شود که در تاریخ انبیا خوانده‌ایم، اگر چه غالباً از تطبیق آن با مصادیق فعلی عاجز هستیم.

در روزگاری چنین که ما با آن مواجه هستیم و غربی‌ها قرن‌هاست که با آن روبه‌رو هستند، «مبشران اخلاق الهی» با کج‌خلقی و استهزا و خطاب‌هایی چون «مخالف پیشرفت»، «ضدعقل»، «ضدمنطق»، «کهنه‌پرست»، «گریه‌پرست»، «مخالف زندگی و شادی و نشاط» و ... روبه‌رو می‌شوند، و در اینگونه موارد غالباً بشر جز در مقیاس‌های تاریخی متوجه اشتباهات خویش نمی‌گردد. نظام واحد سلطه جهانی هم بشر را از طریق سواقی یا گرایش‌های روحی و نفسانی او می‌فریبد، خرگوش را با هویج و موش را با

گردو و پنیر ... و در این میان، آنکه از فریب آن جان سالم به‌در می‌برد، کسی است که از موش بودن و خرگوش بودن و ... گذشته و پای بر فرق همه این تعلقات نهاده است.

۳. سومین عامل که به‌نحوی در ذیل همان عامل دوم قرار می‌گیرد، «ترس» است و خصوصاً «ترس از مرگ». میلیتاریسم و توسعه فناوری را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد و حتی با عبارت بهتر، باید گفت که میلیتاریسم روح نظام توسعه فناوری و حافظ قواعد و قوانین آن است. آمریکا از طریق ایجاد رعب و وحشت، به‌طور علنی یا غیرعلنی، با استفاده از شبکه واحد ارتباطات در سراسر جهان، مخالفان خود را به آنجا می‌کشاند که حتی جرئت ارزیابی نظام میلیتاریستی آمریکا را به خود ندهد؛ اگر نه، در مواردی چون جنگ ویتنام و یا جنگ تحمیلی عراق علیه ایران که موقعیتی تاریخی برای ارزیابی قدرت او فراهم گشته است، همراه سستی بنیاد، پوکی و پوشالی بودن خود را آشکار ساخته... اما باز هم از یک سو با حیل‌های سیاسی و اقتصادی و از سوی دیگر از طریق سلطه گسترده خویش بر تبلیغات جهانی، با حیل‌های گوناگون تخریب اطلاعاتی، کار را ظاهراً - و فقط ظاهراً - به نفع خود فیصله داده است.

و لذا، آن کس که ضعیف‌تر است از قدرت آمریکا بیشتر می‌ترسد و انسان‌هایی وارسته و قدرتمند چون حضرت امام خمینی (ره) که پای بر فرق همه تعلقات نهاده‌اند و ترس را در وجود خویش کشته‌اند، به حقیقت می‌دانند و می‌گویند که «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند».

تا اینجا هرچه گفتیم مقدمه‌ای بود برای رسیدن به نتیجه‌ای مشخص:

آنچه در امروز بیش از همه برای بشر ضرورت دارد، دستیابی به منطقه‌ای آزاد از سلطه جهانی استکبار است. اگر چه آنچه گفته شد شاید بتوان به مثابه مبادی برهانی تحلیلی سیاسی عنوان کرد که نهایتاً به اثبات قدرت آمریکا و ضرورت تسلیم در برابر آن منجر می‌شود و ما هرچه

بنویسیم، برای انسان‌های ضعیف‌النفس در تحلیل‌هایی از نوع تحلیل‌های «موج سوم»، «تکاپوی جهانی» یا «کالبدشکافی چهار انقلاب» جایگیر خواهد شد. کتاب‌های مذکور و بسیاری دیگر از کتاب‌ها و مقالاتی که به‌خصوص این روزها منتشر می‌شوند، با این قصد نگاشته شده‌اند که انسان‌های ضعیف‌النفس و فریفته‌ظواهر را به خضوع در برابر غرب و قدرت افسانه‌ای آن وارد کنند و این شیوه شیطان است که دام فریب خویش را به قصد ضعف‌ها و عادات و تعلقات انسانها می‌گسترده. این افسانه برای ما که چشم به انقلاب اسلامی و رهبران بی‌نظیر آن گشوده‌ایم، جز دروغی بیش نیست، اما به هر تقدیر، برای مبارزه با آمریکا و نظام استکباری آن باید ارزیابی درستی از قدرت و شیوه‌های عمل آن به‌دست آورد.

اگر لزوم مبارزه با این قدرت نظام جهانی سلطه استکبار را بپذیریم، تنها راهی که برای پیروزی در این مبارزه وجود دارد، دستیابی به منطقه‌ای آزاد در جهان است. مفهوم «منطقه آزاد» در اینجا مساوی با «کشور مستقل» و یا مجموعه‌ای از کشورهای مستقل است؛ استقلالی همه‌جانبه.

قدرت اقتصادی آمریکا از طریق سیستم جهانی بانکداری و بورس جهانی بر جهان اعمال می‌شود و هر کشوری به مجرد اتصال به این سیستم، خواه ناخواه در قلمرو حاکمیت غرب واقع می‌شود. «نیاز به ارز» برای آنکه دلار را به‌عنوان معیار پول حفظ کند، کافی است. تنها راهی که برای دستیابی به یک منطقه آزاد اقتصادی در جهان وجود دارد، رفتن به سمت استقلال اقتصادی از غیر طرق معمول است. تجربیات معمول در جهان همگی در جهت بسط و حفظ حاکمیت غرب عمل می‌کنند.

با وجود بسط شگفت‌انگیز سلطه غرب بر جهان، مفهوم این «منطقه آزاد» در همه وجوه چه می‌تواند باشد؟

این بحثی نیست که بتوان آن را با این شتاب‌زدگی که این مقاله دارد به پایان برد. سه نکته هست که اگر این مقاله بتواند از

عهد تبیین آنها برآید، مقصود ما به تمامی حاصل آمده است. ارزیابی صحیح موجودیت و قدرت غرب و لزوم دستیابی به منطقه‌ای آزاد از سیطره نظام جهانی استکبار دو نکته از آن سه نکته بود که مختصراً مورد تذکر واقع شد.

نکته سوم این است که نباید پنداشت مفهوم آزادی در این منطقه آزاد صرفاً به جنبه‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی بازمی‌گردد. اکنون در سراسر این کره خاک خلوتکده‌ای را نمی‌توان یافت که از سیطره فرهنگی غرب آزاد باشد. حرکت در جهت استقلال، بیش از هر چیز و فراتر از همه، در گرو معرفتی است که باید چراغ راه در این طی طریق باشد.

در جهان امروز، همان‌طور که گفتیم، تلقی واحدی نیز از هنر و ادب وجود دارد که خواه ناخواه به همان اهداف مشترک نظام واحد سلطه جهانی منتهی می‌شود. این تلقی واحد جهانی صورت یک انسیکلوپدی [دانشنامه] دارد که همه تعبیرات را در جهت اهداف استکباری غرب معنا می‌کند و اجازه نمی‌دهد که تفکر تازه‌ای در جهان پیدا شود. چه بسا ما بین مفاهیم و قواعدی که در این انسیکلوپدی جهانی عنوان شده است با آن اهداف سیاسی، ارتباطی مستقیم قابل تشخیص نباشد، اما در نهایت باید دانست که این تعابیر و مفاهیم و قواعد اجزایی از یک مجموعه هستند که دارای کلیت و وحدت است. مقصود این نیست که ما باید قالب‌های هنری روز و وسایل ارتباط جمعی را یکسره دور بزنیم، بلکه معتقدیم که باید جسم این قالب‌ها را در روح اعتقادات و فرهنگ خویش مستحیل کنیم. این «استحاله» منوط به معرفتی کافی و وافی است که ما را از فریب خوردن و به‌خصوص از افتادن در تله توسعه‌گرایی و تکنوکراسی - که ضرورتاً ملازم با یکدیگر هستند - بازدارد.

این مطلب برگرفته از منبع زیر است:

پایگاه اطلاع‌رسانی شهید آوینی
(www.aviny.com)